

نگاهی تطبیقی به شعر خیام و ایلیا ابو ماضی

محتشم محمدی^۱، شهلا آموزگار^۲، فرهاد براتی^۳

^۱استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سلمان

^۲دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

^۳استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه سلمان فارسی کازرون

نام و نشانی نویسنده مسئول:

نام و نام خانوادگی

محتشم محمدی

چکیده

رشد روزافزون ادبیات تطبیقی، بیان علاقه ای است برای پیدا کردن زوایای مشترک نگاه شاعران، ادبا و متفکران دو سرزمین یا دو روزگار؛ بویژه که میان آن ها هم فاصله ی زمانی و هم مکانی باشد در ادبیات همه ی سرزمین ها بوده اند کسانی که دغدغه های فلسفی را در ظرف شعر ریخته اند. در ادبیات فارسی دری، اگر خیام نخستین کس نباشد، بی گمان برجسته ترین متفکر متفلسفی است که دغدغه ها و پرسش هایش را در ظرف شعر (رباعی) ریخته است. در ادبیات عرب هم کسانی همچون ابوالعلا چنین کرده اند اما در میان شاعران معاصر عرب، ایلیا ابوماضی درخشان تر از بقیه است. موضوع این مقاله تلاشی برای تطبیق مشترکات و متشابهات خیام نیشابوری (آنچه از شعر خیام برمی آید) با ایلیا ابوماضی شاعر نامدار لبنانی است. ضرورت و اهمیت این کار در نشان دادن دو ظرف زبانی برای دغدغه های انسانی ست: یکی فارسی و کلاسیک و دیگری عربی در قالب معاصر روش کار هر دو اندیشمند در ایجاد پرسش، و مخاطب قرار دادن خواننده ی شعر می باشد. در این مقاله از چند مشابهت و چند تفاوت در کنار هم گفته ایم که دغدغه های مشترک بشری را در دو زبان و دو روزگار نشان بدهیم.

واژگان کلیدی: شعرفارسی، شعرعربی، خیام، ایلیا ابوماضی، ادبیات تطبیقی.

مقدمه

به سبب تأثیر و تأثر ادبیات فارسی و عربی بر یکدیگر و از یکدیگر، پرداختن به کارهای متأثر از هم یا مشابه با هم از جذابیت و ارزش ویژه ای برخوردار است.

بیان مسأله

چالش انسان برای یافتن هویت و واقعیت خود، در هر سرزمین و هر ادبیات و هر دوره ای، شکل و شیوه های ویژه ای را تجربه کرده است. یکی از این گونه ها، نگرش فلسفی و کلامی به ماجراست که در ادبیات کلاسیک فارسی، خیام نیشابوری جایگاه خاصی را برای خود کسب

کرده است. در ادبیات عرب هم علاوه بر بزرگانی مانند ابوالعلا معری، در دوره ی معاصر هم بیشتر با ایلیا ابو ماضی گره خورده است. البته دیگرانی هم بوده اند که در این حوزه تلاش کرده اند ولی جهت گیری این پژوهش، مطالعه ی این دغدغه ها در ظرف زبان شعری است

۲-۱ پیشینه ی تحقیق

در این سال ها که مطالعات و مقالات تطبیقی رواج افزونتری یافته، کارهای فراوانی در مقایسه ی کلاسیک های فارسی و عربی و نیز در ادبیات معاصر انجام شده است. در مطالعه ی تطبیقی دغدغه های فلسفی در زبان شاعرانه هم کار هایی شده است ولی کاری با این ویژگی و میان خیام و ابوماضی انجام نشده است.

ضرورت و اهمیت تحقیق

بدیهی است در مطالعات تطبیقی، دغدغه های مشترک بشری آشکار، شناسایی و دسته بندی می شوند و پژوهشگر و خواننده به این واقعیت می رسند که دردهای مشترکی میان همه ی انسان هاست در هر جا و با هر زبانی. از آنجا که زبان و ادبیات فارسی و عربی بیش از ده قرن است که تعامل خاص و بیشتری با هم داشته اند. بررسی دغدغه های مشترک میان اندیشمندانی که ظرف زبانی شعر را برگزیده اند مهم و ضروری به نظر می رسد.

۲- بحث

در واقع ساختار اصلی بحث در این پژوهش کنار هم گذاشتن دو مقوله ی حدیث نفس، و یأس در رباعیات خیام و در شعر های خیام بویژه در قصیده ی فلسفی اوست.

۲-۱ در باره ی خیام

غیاث الدین ابوالفتح (ابوفض) حکیم عمر خیام نیشابوری (۵۲۷ - ۴۳۹ ه ق / ۱۱۲۳ - ۱۰۴۷ م) در روزگار سلجوقیان (۵۹۰ - ۴۲۹ ه ق / ۱۲۰۳ - ۱۰۴۴ م) یکی از درخشانترین دوره ی تاریخ ایران از حیث ظهور نوابغ و بزرگان علم و اندیشه می زیست. (قنبری، ۱۳۸۴: ص ۷) در دوره ای که به سرعت تفکر جبرپذیر عرفانی از راه می رسد و حاکم می شود، اندیشه ی خیام نماد آخرین تفکر فلسفی اجتماعی در این زمانه است.

حجت الحق حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری معروف به خیام، یکی از بزرگ ترین ریاضی دانان جهان در قرون وسطی و یکی از حکیمان و دانشمندان و شاعران بزرگ و اندیشمند ایران در اواخر سده ی پنجم و اوایل سده ی ششم هجری است. در باره ی زندگی و آثار او تردید ها و ابهام ها فراوان است تا جایی که گاه خیام شاعر را شخصیتی جز خیامی عالم و حکیم دانسته اند... خیام به سال ۴۳۹ هجری قمری (۴۲۷ شمسی، ۱۰۴۸ میلادی) در نیشابور زاده شد و در سال ۵۱۷ هجری قمری (۵۰۱ شمسی، ۱۱۲۱ میلادی) در همان شهر درگذشت. زندگی او مقارن سلطنت بزرگ ترین پادشاهان سلجوقی و عمدتاً ملکشاه سپری شد. او یکی از چهره های درخشان در این دوران سکوفایی فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی بود. خیام با بزرگانی چون نظامی عروضی و بیهقی و غزالی و زمخشری و لوکری همزمان و مرتبط بود اما داستانی که در باره ی همدستانی بودن وی با خواجه نظام الملک و حسن صباح معروف است، اعتبار تاریخی ندارد. (کزازی، ۱۳۷۱، ص ۶)

حکیم ابوالفتح غیاث الدین عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری ریاضی دان و فیلسوف و منجم شهیر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است که در حدود (۴۳۹ هجری قمری) در نیشابور دیده به جهان گشود و بین سال های ۵۱۵-۵۳۰ سروش غیبی را پاسخ گفت و چشم از جهان فرو بست. (برزی، ۱۳۷۶، ص ۳)

کهن ترین نوشته ای که در آن یادی از خیام رفته است «منشآت خاقانی» است که از حکیم به عنوان «قافله سالار دانش» سخن رانده است. (روشن، ۱۳۷۶، ص ۲۰)

اما در جایی دیگر چنین آورده شده است: از قدیمی ترین مأخذی که در مورد خیام سخن گفته است، کتاب چهار مقاله ی نظامی عروضی است. (برزی، ۱۳۷۶، ص ۴)

شعرخیام تا کنون به بیش از پانزده زبان برگردان شده است که از بیشترین دفعات ترجمه می توان ترجمه به زبان های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و عربی را اشاره کرد. در زبان انگلیسی «فیتز جرالده»، عمر خیام را در سراسر اروپا به شهرت رساند و خیام نیز سخاوتمندانه شهرت جهانی به فیتز جرالده بخشید. (همان، ص ۷)

خیام نیشابوری در روزگار سلجوقیان، اگر چه آزرده به نظر می رسد، ولی کم کار نیست. تلاش های او در تألیف نوروزنامه، برپایی رصدخانه و تنظیم تقویم ایرانی نشانگر تحرک اوست. بواقع هر گاه که مجالی دست می داده و در خود فرو می رفته، انبوهی از پرسش های سنگین و سهمگین او را احاطه می کرده اند که وی فرار از آن ها و دم غنیمت شمردن را سفارش کرده است.

بدیهی است که حکومت متعصبانه ی خواجه نظام الملک، رفتار ها و فرهنگ ایرانی ستیز سلجوقیان و بختک حاکمیت خلافت عباسی بر سرنوشت کشور؛ انسان اندیشمند و حساسی چون خیام را درونگرا و منزوی می کند.

محقق فرانسوی، ژیلبر لازار می نویسد: عمر خیام که احتمالاً بین سال های ۱۰۳۰ و ۱۰۴۰ میلادی متولد شده بود، به تبار دانشمندانی تعلق دارد که از قرن نهم تا قرن یازدهم میلادی، ممالک مشرق زمین را قلمرو دلخواه دانش و اندیشه ساختند. هنگامی که خیام زندگی خود را آغاز می کرد، ابن سینا و بیرونی تقریباً به سال های پایانی عمر خود رسیده بودند. او که سخت مورد احترام و تکریم سلطان سلجوقی و وزیرش بود از سوی آنان برگزیده شد تا در ۱۰۷۴ میلادی سرپرستی هیأتی را برای اصلاح تقویم بر عهده بگیرد. پس از مرگش به سال ۱۱۲۳ میلادی بسیاری از نویسندگان ایرانی و عرب از او به احترام یاد کرده اند و او را همچون «جانشین ابن سینا» و «استاد بی بدیل تمامی شاخه های فلسفه ی طبیعی، ریاضیات، منطق و مابعد الطبیعه» بس ستوده اند. (لازار، ۱۳۷۸، ص ۷)

۲-۲ در باره ی ادبیات مهجر

به هر حال رباعیات بازمانده از او، ملاک مطالعه ی این پژوهش است. اشعاری که اگر چه در کمیت و کیفیت و انتساب آن ها حرف های فراوان و گوناگونی زده شده و احتمالاً زده خواهد شد؛ از نظر ما بازتاب اندیشه ی خیام نیشابوری است.

به ادبیات عرب که می نگریم، جریان ویژه ای را می بینیم که حد فاصل ادبیات و شعر دوره ی عثمانی و شعر معاصر است و آن ادبیات مهاجرت یا مهاجران و اصطلاحاً (ادب مهجر) است. عده ی قابل توجهی از ادیبان کشورهای عربی بویژه کشورهای لبنان و سوریه به قاره ی امریکا کوچیدند که گروهی در امریکای جنوبی و گروهی در امریکای شمالی انجمن های ادبی خاص خود را بر پا کردند. به نظر می رسد که مهاجران جنوبی بیشتر به ادبیات داستانی و مهاجران شمالی بیشتر به شعر گرایش داشتند.

مهاجران شمالی انجمنی به نام انجمن قلم یا (رابطه القلمیه) تشکیل دادند. برخی از فعالان این گروه عبارت بودند از: ایلیا ابو ماضی عبدالمسیح حداد، ندره حداد، جبران خلیل جبران و میخائیل نعیمه.

انجمن قلم در دومین نشست خود، اهداف خود را بیان کرد که انتشار نوشته های اعضا از آن جمله بود. ایلیا ابو ماضی همواره از فعالان این انجمن بود.

۲-۳ در باره ی ابوماضی

ایلیا ابو ماضی در سال ۱۳۰۷ ه ق در لبنان به دنیا آمد. در سال ۱۳۳۰ به آمریکا سفر کرد و عضو شاعران مهجر و جمعیت (الرابطه القلمیه) شد. در سال ۱۳۴۸ روزنامه ی (السعیر) را تأسیس و منتشر کرد. وی یکی از مشهورترین شاعران لبنان و از جمله شاعران معاصر است که در شعر خود جانب اجتماعی را برگزیده است. وی در اجتماعیات اشعار زیادی گفته و در آن ها کوشیده تا اسرار وجود را بفهمد و مشکلات اجتماعی را تحلیل کند و انسان ها را به برابری و شکستن قیود فرا بخواند. از آثار وی دیوان های (تذکار الماضی) (الجداول) و (الخمائل) را می توان نام برد. (بهرز، ۱۳۵۹: ۴۶۶)

علی دشتی در باورقی یکی از نوشته هایش از سعید نفیسی نکته ی جالبی را نقل می کند: استاد سعید نفیسی در خطابه ای گفته اند آنچه تا کنون تحقیق کرده ام، خیام ۳۲ بار به زبان انگلیسی و ۸۰۰ بار به زبان عربی ترجمه شده است. (دشتی، ۱۳۸۱، ص ۱۷)

این که سر آن داریم تا شعر خیام را با یکی از شاعران عرب مهجر مطابقت کنیم، یعنی این احتمال از ذهنمان می گذرد که ابو ماضی رباعیات خیام را خوانده باشد و از آن متأثر شده باشد؛ ما را به یاد شاعر بزرگ عرب که احتمالاً خیام از او متأثر بوده، ابوالعلاء معری می اندازد. بنا به قولی: دور نیست که خیام به لحاظ عربی دانی یا مستقیم از کتاب های ابوالعلاء که از سوی شاگردانش به نیشابور آورده شده بوده، اقتباس کرده یا از روی آثار دیگری که احتمالاً منشأ آن افکار ابوالعلاء بوده، سود جسته است. (قنبری، ۱۳۸۶: ص ۲۸۶) گمان نگارندگان دو درونمایه از مضامین اصلی شعر خیام و ایلیا ابوماضی و از مشترکات و متشابهات آن هاست که انگیزه ی این مقاله شده است و آن دو عبارتند از: یکی حدیث نفس کردن و از دغدغه های خود و نسل خود و از انسان گفتن است، و دیگری یأس ناشی از بی پاسخی پرسش های بی پایان شاعر است.

۲-۴ حدیث نفس در شعر خیام

یکی از بسترهای اصلی اندیشه ی خیام در گفتگوهای درونی اش و گفتگو با معشوق فرضی یا واقعی اش، بیان از دست رفتن فرصت و منحصر به فرد بودن زندگی و در نتیجه قدردانی و استفاده از این زندگی است که یاد آور اندیشه ی اگزیستانسیالیست ها در قرن بیستم میلادی است

چون عهده نمی شود کسی فردا را حالی خوش دار این دل پر سودا را

می نوش به ماهتاب ای ماه که ماه بسیار بتابد و نیابد ما را

(رباعیات خیام، ص ۲)

می نوش که عمر جاودانی این است خود حاصلت از دور جوانی این است

هنگام گل و باده و یاران سرمست خوش باش دمی که زندگانی این است

(همان، ص ۱۳)

شاعر با این که سفارش به قدردانی می کند و خود نیز بساط باده اش را در سبزه های بهاری و زیر سایه ی ابر گسترده است، اما نمی تواند اندوه خود را از نبودن آن در فردایی دیگر، کتمان کند :

ابر آمد و باز بر سر سبزه گریست بی باده ی گلرنگ نمی باید زیست

این سبزه که امروز تماشاگاه ماست تا سبزه ی خاک ما تماشاگاه کیست

(همان، ص ۴)

خیام گویی باز از انده خویش، به خویش می آید و خود را اندرز می دهد که اندوه را بگذارد و بساط بهار و باده را بردارد :

ای دل چو زمانه می کند غمناکت ناگه برود ز تن روان پاکت

بر سبزه نشین و خوش بزی روزی چند زان پیش که سبزه بردم از خاکت

(همان، ص ۵)

اما بر بساط نیز که می نشیند، نگاهش به هر چه می افتد، او را به عالمی دیگر می برد و باز ابر اندوه گسترده می شود :

این کوزه چو من عاشق زاری بوده ست دربند سر زلف نگاری بوده ست

این دسته که بر گردن او می بینی دستی است که بر گردن یاری بوده ست

(همان، ص ۵)

گاهی به آن سوی همه ی این اندوه ها و نیستی ها می نگرد و می انگارد که همه ی هستی ها نیست شده و تمام شده است و باز به اکنون باز می گردد :

چون نیست زهر چه هست جز باد به دست چون هست به هر چه هست نقصان و شکست

انگار که هر چه هست در عالم، نیست پندار که هر چه نیست در عالم هست

(همان، ص ۹)

گر یک نفست ز زندگانی گذرد مگذار که جز به شادمانی گذرد

هشدار که سرمایه ی سودای جهان عمر است، چنان کش گذرانی گذرد

(رباعیات خیام، ص ۲۳)

زنده یادان فروغی و دکتر قاسم غنی در مقدمه ی « رباعیات خیام » نوشته اند : در رباعیات او، آنچه به ظاهر خیالات شاعری می نماید، در واقع تنبه و تذکر به نکات و دقایق است. سبزه می بیند و فوراً متنبه می شود که این سبزه از خاک رسته و آنچه امروز خاک است

، دیروز تن و اندام مردمان بوده است . به کاخ ویران می نگرد و به یاد می آورد که در این کاخ ، پادشاهان می زیسته اند و امروز قرارگاه وحش و طیر است . آسمان و ستارگان را می بیند و به فکر فرو می رود که سرگردانی این اجرام برای چیست و مدبر آن ها کیست . (فروغی ، غنی ، ۱۳۷۱ ، ص ۲۱)

۵-۲ حدیث نفس در شعر ایلیا ابوماضی

گاه (من) او یک (من) تاریخی است و سخنش از خود ، از یک نسل یا یک جریان اجتماعی است . دغدغه های اجتماعی در این نوع ، پر رنگ تر است :

جلست و قد هجع الغافلون أفكر في أمسا و الغد ...
... و ضاق الفؤاد بما يكتنم فارسلت العين مدرارها

(دیوان ابو ماضی ، ص ۲۷۴)

گاه (من) او شخصی است مانند این بیت ها که در بستر بیماری گفته است ، اگر چه همین ابیات را نیز می توان سخن تیپیک و سخن یک نسل دانست یا درد دل انسان :

مرضت فأرواحُ الصحاب كئيبة بها ما بنفسي ، ليت نفسي لها فدى ...
... و يغلب نفسي الحزنُ عند رحيلها كما تحزن الازهارُ زایلها الندى
كرهتُ زوالَ الليل خوفَ زوالها و عودتُ طرفي النومَ حتى تعودا

(همان ، ص ۳۰۲)

بدان هنگام که از مرگ سخن می گوید و از دوستان رفته اش : جبران خلیل جبران ، رشید ایوب الیاس ، نسیب عریضه ، جمیل حلوه و امین الريحانی می گوید ، هاله ای از یأس و اندوه این حدیث را که حدیث نفسی او و دیگران هم خواهد بود ، در بر می گیرد :

يا رفيقي ما بلغت المنتهى ليست الحد الاخير الحفرُ
فاعبر النهر الى ذاك الحمى حيث (جبران) العميد الاكبرُ
و (رشيد) نغمه شادية و (نسيب) نغم مستبشرُ
و (جميل) فكه هائمه و (امين) امل مخضوضرُ
قل لهم انا غدونا بعدهم لا حديث طيب لا سمرُ
كسما ليس فيها انجم أو كروض ليس فيه زهرُ
كلنا منتظر ساعته و المصير الحق ما ننتظرُ

(همان ، ص ۸-۳۴۷)

گاهی حال خویش را با یار در میان می نهد و خود را نهالی و یار را نسیمی و یا خود را شکوفه ای و یار را همچون آب می پندارد :

و لقد ذكرْتُك بعد يأسٍ قاتلٍ في ضحوهِ كُثرت بها الانواءُ
فوددتُ أني غرسه أو زهره و وددتُ أنك عاصفٌ أو ماءُ

(دیوان ابو ماضی ، ص ۹۷)

گاهی از وصال به وجد می آید و از شدت شوق سراسر وجودش چشم برای دیدن و بال برای پرواز می شود :

أَمْسَيْتُ حِينَ لَمَسْتَنِي بَيْدِيكَ لِي أَلْفُ بَاصِرَةٍ وَأَلْفُ جَنَاحٍ
وَلَمَحْتُ نَارَ الْوَحْيِ فِي عَيْنَيْكَ وَالْوَحْيُ كَانَ سُلَافَةَ الْأَرْوَاحِ
فَنَشَرْتُ أَجْنَحَتِي وَحَمْتُ عَلَيْكَ مَتَوَهَّمًا أَنِّي وَجَدْتُ صَبَاحِي
(همان، ص ۱۰۰)

ابو ماضی همچنین در شعری با عنوان «أنا» در بیان خودش سروده است :
أَتَى إِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ بِصَاحِبِي دَافَعْتُ عَنْهُ بِنَاجِذِي وَبِمُخْلِبي
وَشَدَّدْتُ سَاعِدَهُ الضَّعِيفَ بِسَاعِدِي وَسَتَرْتُ لَهُ مِنْكِبَهُ الْعَرِيَّ بِمَنْكِبِي
وَأَرَى مَسَاوِيَهُ كَأَنِّي لَا أَرَى وَأَرَى مُحَاسِنَهُ وَإِنْ لَمْ تُكْتَبِ
(همان، ص ۱۴۶)

۶-۲ یأس در شعر خیام

اگر چه شعر خیام، فرصتی برای واکاوی نگاه او به هستی و نیستی است؛ اما او در این واکاوی، نگاه می کند، بررسی می کند، نابودی را می بیند، اندوهناک می شود، بهار و باده را توصیه می کند؛ اما هر چیزی می تواند تلنگری به تداعی های او باشد تا به آینده ی ویران همه چیز بنگرد. سرانجام این دغدغه ها، یأسی است که او را فرا می گیرد :

در دایره ای کآمدن و رفتن ماست او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی درین معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست
(رباعیات خیام، ص ۱۰)

آن ها که کهن شدند و این ها که نو اند
هرکس به مراد خویش یک تک به دو اند
این کهنه جهان به کس نماند باقی رفتند و رویم و دیگر آیند و روند
(همان، ص ۱۶)

یأس خیام نوعی بهت است، نوعی حیرت و نوعی سرگیجه و دوار است. نوعی تنهایی است.

بر پشت من از زمانه تو می آید وز من همه کار نا نگو می آید
جان عزم رحیل کرد گفتم بمر و گفتا چه کنم، خانه فرو می آید
(همان، ص ۸)

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که معلوم نشد
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد
(همان، ص ۲۵)

گر آمدنم به خود بدی نامدمی ور نیز شدن به من بدی نامدمی
به زان نبودی که اندرین دیر خراب نه آمدمی نه شدمی نه بدمی
(رباعیات خیام، ص ۴۵)

خیام فقط یک شخص نیست، بلکه یک شخصیت قوی و نماینده ی یک تیره ی فکری است. به طوری که اگر کسی پیدا شود که بخواهد در کل تاریخ شعر فارسی، چندین جریان فکری را نشان بدهد، بی هیچ تردیدی، جریان فکر خیامی را به عنوان یک رگه ی برجسته معرفی خواهد کرد. (زرقانی، ص ۲۲)

آیا یأس اندیشی خیام یک جریان فکری است یا معلول مجموعه ای است از شرایط سیاسی، اجتماعی و سنتی؟ ویژگی نظام سیاسی ایران و حاکمیت های استبدادی، بی ثباتی اجتماعی، تفکر گریزی و قدرت متعصبان، سبب یأس و نومیدی خردمندانی بود که چون خیام با جهل و جهالت سر سازش نداشتند. نگرش یأس آلود خیام و تصویری که از پوچی و بیهودگی دنیا می دهد، محصول چنین عواملی است. (کراچی، ص ۸۶)

علی دشتی نگاهی متفاوت دارد و می نویسد: من خیال می کنم رباعی هایی که صحنه ای از خوشی زندگانی در پیش چشم می گسترد، علاوه بر مفهوم ظاهری آن، شعار تأملات فلسفی خیام و لبخندی است به انحراف مردم از حقیقت زندگی. (دشتی، ۱۳۸۱، ص ۳۳۷)

۲-۷ یأس در شعر ابو ماضی

بی گمان قصیده ی بلند ترجیع بند (الطلاسم) ایلیا ابوماضی، خیام وارترین اشعار اوست. به باور نگارنده، این قصیده آشکارترین جلوه های یأس را در اندیشه ی ابوماضی نشان می دهد. وی در بند آغازین الطلاسم می گوید:

جئت لا اعلم من این ولکنی أتیت و لقد أبصرت قدامی طریقاً فمشیت
و سألنی ماشياً إن شئت هذا أم أبیت کیف جئت، کیف أبصرت طریقاً
لست أدری (دیوان ابوماضی، ص ۱۹۱)

شاعر، می نگرد به راهی که در آن افتاده است: نه پشت سر را می شناسد و نه پیش رو را، فقط بودن خویش را حس می کند و باور می کند. در جایی دیگر از همین سروده ی بلند، تلختر از این می گوید:

و لقد قلت لنفسی، و أنا بین المقابر هل رأیت الأمن و الراحة آلاً فی الحفائر
فأشارت: فأذا للودّ عیث فی المحاجر ثم قالت: أيها السائل أتی ...
لست أدری (همان، ص ۲۰۰)

و این ترجیع (لست أدری) همان سخن خیام را فرا یاد می آورد که: (معلوم شد که هیچ معلوم نشد). ابو ماضی همچون خیام که کنگره ی های برکشیده را ویرانه می بیند و بر آینده ی همه ی فروافتادن ها تأسف می خورد، در جایی دیگر ازین قصیده می سراید:

و لقد أبصرت قصرأ شاهقاً عالی القباب قلت ماشداک من شادک آلاً للخراب
أنت جزء منه لکن لست تدری کیف غاب و هو لا یعلم ما تحوی، أیدری...؟ . لست أدری
(همان، ص ۲۰۳)

گفتگوی او با کنگره های کاخ، گذشته از این که یادآور (لذوا للموت وأبنوا للخراب) است، رباعی مشهور خیام را به ذهن متبادر می کند:

آن کاخ که بهرام در او جای گرفت آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت
بهرام که گور می گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
(رباعیات خیام، ص ۳)

ایلیا ابوماضی در بند ما قبل پایانی (الطلاسم) چنین آورده است:

أنا لا أذكر شيئاً من حیاتی الماضي أنا لا أعرف شيئاً من حیاتی الأتیه
لی ذات غیر آتی لست أدری ماهیه فمتی تعرف ذاتی کنه ذاتی ؟
لست أدری (دیوان ابوماضی، ص ۲۱۴)

ایلیا ابو ماضی شعری دارد با عنوان «موکب التراب» که داستان سرایش آن به روایت دیوانش چنین است: در روزی از روزهای بسیار گرم تابستان، که شاعر با برخی دوستانش نشست و برخاسته بود، باد شدیدی می وزد و غباری بر می انگیزد که همچون سرپرده ای در هوا شکل می گیرد. این واقعه در ذهن شاعر، شعری را باعث می شود، شعری که پرسش های خیام گونه در سراسر آن به چشم می خورد. چند بیتی از آن:

مِنْ أَيْنَ جِئْتَ، وَ كَيْفَ عَجْتَ بِبَابِي؟ يَا مُوَكَّبَ الْأَجْيَالِ وَالْأَحْقَابِ
أَمِنْ الْقُبُورِ؟ فَكَيْفَ مَنْ حَلَّوْا بِهَا أَهْنَاكَ ذَوَالْمِ وَ ذُو تَطْرَابِ
و لَهُمْ صَبَابَاتٌ لَنَا، أَمْ غُودِرُوا فِي بَلَقَعٍ مَا فِيهِ غَيْرُ خَرَابِ
أَمَرَّتْ بِالْأَعْشَابِ فِي تِلْكَ الرَّبِّي وَذَكَرْتَ أَنَّكَ كُنْتَ فِي الْأَعْشَابِ

(همان، ص ۱۵۸)

گاهی یأس او در هاله ای از یک داستان یا گفتگو پنهان می شود مانند شعر «دود و بلبل» که در آن، مورچه ای با کرمی که آرزوی بلبل شدن و پرواز کردن را دارد، سخن می گوید - گفت و گویی که در شعر فارسی، یاد آور قطعات خانم پروین اعتصامی است - و مورچه بدو می گوید که به هستی خویش قانع باش که هستی بلبل منتهی به شکار شدن و کشته شدن است. وی در این گونه ی داستانی حزن و یأس خود را در نحوه ی پایان کار بلبل قرار داده است:

نَظَرْتُ دُودَهُ تَذُبُّ عَلَى الْأَرْضِ أَلِي بَلْبِلٍ يَطِيرُ وَ يَصْدَحُ
فَمَضَتْ تَشْتَكِي إِلَى الْوَرَقِ السَّاقِطِ فِي الْحَقْلِ أَنَّهُ لَمْ تَجْنَحْ
فَأَتَتْ نَمْلَهُ إِلَيْهَا وَ قَالَتْ أَقْنَعِي وَاسْكُنِي فَمَا لَكَ أَصْلَحُ
مَا تَمَنَّيْتُ إِذْ تَمَنَّيْتُ الْآ أَنْ تُصِيرَ طَيْرًا يُصَادُ وَ يُذَيَّحُ

(همان، ص ۲۴۲)

۳ - نتیجه گیری

آنچه از بررسی شعر خیام و ابو ماضی به دست می آید، این است که شعر هر دو شاعر، حدیث نفس است. شعر خیام به طور کلی، حدیث نفس او، و مطلق انسان است. وی در کلامش چه مستقیم چه غیر مستقیم همواره بدان اشاره دارد. ابو ماضی هم اشعار فراوانی بدین گونه دارد. در سروده های وی، آغاز و پایان انسان، مطرح می شود و پرسش هایی در باره ی مرگ و نیستی فرا می رسد. بدین ترتیب این گونه شعرها در نزد هر دو شاعر به نوعی متوجه مسأله ی مرگ است.

در برابر این چالش و نگاه، آنچه برای هر دو شاعر قد می افرازد، یأس است. شاعر عرب، یاران رفته را بر می شمارد و خود را در صف منتظران این سفر می بیند. شاعر ایرانی نیز چنین است اما پرسشگر تر که: باز آمده ای کو که به ما گوید باز.

روی هم رفته، حدیث نفس که انسانی است نه شخصی و فردی، و یأسی که در هاله ای از اندوه است، دو درونمایه ی برجسته ی شعر این دو شاعر برجسته هستند. گویی که شعر در نزد این دو شاعر، نوعی پاسخ به این پرسش هاست.

منابع

- ۱- ابوماضی، ایلیا، دیوان اشعار، بیروت، دارالعودة، ۲۰۰۲ میلادی
 - ۲- برزی، اصغر، خیام نامه، بناب، انتشارات اعظم، ۱۳۷۶
 - ۳- بهروز، دکتر اکبر، تاریخ ادبیات عرب، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۹
 - ۴- خیام نیشابوری، عمر بن ابراهیم، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۵۶
 - ۵- دشتی، علی، دمی با خیام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱
 - ۶- روشن، محمد، ترانه های خیام، تهران، صدای معاصر، ۱۳۷۶
 - ۷- فروغی، محمد علی (دکتر قاسم غنی)، رباعیات خیام، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۱
 - ۸- قنبری، محمدرضا، خیام نامه، تهران، زوار، ۱۳۸۴
 - ۹- کزازی، میرجلال الدین، رباعیات خیام، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱
 - ۱۰- لازار، ژیلبر، صد و یک رباعی عمر خیام، تهران، هرمس، ۱۳۷۸
- مقاله ها :
- ۱- زرقاتی، دکتر سید مهدی، اخوان در خیمه ی خیام، مجله ی (علمی پژوهی) دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ۱۳۸۴
 - ۲- کراچی، دکتر روح انگیز، سرگشته در گستره ی بدایت تا نهایت، پژوهشکده ی ادبیات و پژوهشگاه انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰، شماره ی ۲۹